

نشریه علمی پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال دهم، شماره سی و هفتم، بهار ۱۳۹۷، ص ۳۰-۱

## **تعلیمات اخلاقی در گفتمان مسلط کلیله و دمنه و کارکرد آن در اقبال این اثر در طول تاریخ**

دکتر یحیی طالبیان\* - ندا امین\*\*

### **چکیده**

یکی از بارزترین گفتمان‌های کلیله و دمنه، «تأکید پادشاه‌محوری» است که در این پژوهش، با رویکرد تحلیل گفتمانی لاکلا و موف، به بررسی ساختار این گفتمان پرداخته‌ایم. این گفتمان از طریق بازنمایی جایگاه عنصر «پادشاه/ملک» به‌عنوان «دال مرکزی»، و چگونگی ارتباط متقابل وی با سایر مشارکان، مفصل‌بندی خاصی را القا و هژمونی می‌کند که در آن، هویت این مشارک و سایر مشارکان اجتماعی و نیز تعریف برخی تعالیم اخلاقی، در چارچوب نظام قدرت، معنا و ساختار مشخصی می‌یابد. ما با اخلاقیاتی روبه‌رو هستیم که متأثر از ضرورت‌های سیاسی و ایجاب‌های حکومت‌داری است. این گفتمان در یک کشمکش گفتمانی، با ایجاد بست‌های معنایی در مفاهیمی که در میدان گفتمان‌های دیگری چون علم اخلاق دارای معانی از پیش مشخصی بوده‌اند،

---

\* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی ytalebian@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی n\_amin25@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۶/۱۰/۴

تاریخ وصول ۹۶/۷/۱۲

آن‌ها را در ساختاری ایدئولوژیک مجدد مفصل‌بندی نموده و به این ترتیب، تفکر پادشاه‌محور خود را به‌عنوان گفتمانی عینی، در کل متن مسلط می‌کند. توجه به بافت موقعیت، شبکه قدرت و ساختارهای سیاسی جوامعی که این متن در آن‌ها تولید و بازتولید شده است، کارکرد و اهمیت گفتمان مسلط این کتاب را در تعالیم اخلاقی این ملل در طول تاریخ نشان می‌دهد و حکایت از تأکید و بازتولید مجدد این گفتمان دارد.

## واژه‌های کلیدی

کلیله و دمنه، تعالیم اخلاقی، گفتمان مسلط، لاکلا و موف.

### ۱. مقدمه و پیشینه پژوهش

متون کلاسیک ادبیات فارسی علاوه بر اهمیت ادبی و زبانی خود، ظرفیت‌های بسیاری برای بررسی و تحلیل دیدگاه‌ها و اندیشه‌های حاکم بر حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، دینی و... دارد. کلیله و دمنه به‌عنوان یک اثر ادبی تعلیمی، در قالب بیانی تمثیلی، گفتمان‌های مختلفی را مورد بازنمایی قرار داده است و مؤلفان و مترجمان در این اثر، در خلال حکایت‌ها به بیان ایدئولوژی‌های مسلط بر جامعه روزگار تولید و بازتولید (در قالب ترجمه و بازنویسی‌های مکرر) متن پرداخته‌اند. این اثر را در اصل رساله‌ای دانسته‌اند در باب سیاست، با عنوان نیتی چاسترا که برای شاهزادگان گزارش شده است (محبوب، ۱۳۴۹: ۲۲). نخستین بار این کتاب را به دستور انوشیروان از هندوستان به ایران آوردند و احتمالاً با افزوده‌هایی به زبان پهلوی ترجمه کردند. از داستان‌های پنج‌تنتره و ملحقات آن، سه ترجمه ابن المقفع، داستان‌های بیدپای و ترجمه نصرالله منشی موجود است. رودکی در زمان سامانیان آن را به شعر فارسی درآورد و ابوالمعالی نصرالله منشی، دبیر بهرام شاه غزنوی در سال ۵۳۶ هجری، کلیله ابن المقفع را به‌صورت

آزاد به فارسی برگرداند. همچنین بازنویسی‌های متعددی از این کتاب در طول تاریخ صورت گرفته است؛ همچون اثر منظوم قانعی در قرن هفتم، *انوار سهیلی* ملاحسین کاشفی در قرن نهم و *عیار دانش ابوالفضل دکنی* در قرن دهم. اگرچه برخی معتقدند که مضمون حکایت‌ها در *کلیله و دمنه* گاهی به اقتضای جهان‌بینی و فرهنگ و عرف مترجمان تغییر کرده است و در زبان فارسی نیز بی‌تردید با توجه به دیدگاه‌های کلامی رایج در زمان نویسندگان و اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوران، مضامین تغییر کرده یا مضامین دیگری از حکایت‌ها برداشت شده است (تقوی، ۱۳۷۶: ۸۰)، در مجموع و با توجه به اقبال بسیار جامعه ایرانی در ادوار مختلف تاریخی به بازتولید و بازنویسی و ترجمه مکرر این متن، می‌توان چنین اندیشید که ترجمه این اثر در هر دوره نه انتخابی از روی تفنن و تصادف، که حاصل تدبیر و نیاز جامعه، فرهیختگان و طبقات برگزیده بوده است. بر این اساس در این پژوهش، در پی تحلیل و بررسی «گفتمان غالب» این اثر هستیم تا دریابیم: - در این متن در قالب ادبیات تعلیمی و آموزه‌های اخلاقی، چه گفتمانی هژمونی شده است؟

- این گفتمان به چه شیوه بازنمایی و القا شده است؟

- چه ارتباطی میان گفتمان غالب این اثر و بافت موقعیت جوامعی که به تولید و بازتولیدهای مکرر آن در طول تاریخ پرداخته‌اند، وجود دارد؟

دیدگاه این پژوهش این است که یکی از بارزترین گفتمان‌هایی که در این کتاب بازنمایی شده، تأیید و تأکید پادشاه‌محوری است که از طریق بیان ارتباط متقابل «ملک/ پادشاه» با طبقات مختلف اجتماعی در خلال حکایات تمثیلی، سعی در القای باورها و اندیشه‌های پذیرفته یا بدیهی انگاشته شده درباره مقام و مرتبه پادشاهی، نقش پادشاه در اجتماع، شیوه حکومت‌داری و ارتباط متقابل وی با زیردستانش دارد. برای مطالعه گفتمان غالب این متن، معیار اصلی در گزینش داده‌های پژوهش، ظرفیت ایدئولوژیکی بندها و

جملات است. به این معنا که مواردی برای تحلیل انتخاب شده‌اند که در آن‌ها با رویکردی آمیخته به ایدئولوژی قدرت درباره جایگاه «ملک/ پادشاه» و چگونگی تعامل وی با زیردستان سخن به میان آمده است و تولید کنندگان متن از طریق بیان آن‌ها سعی در بازنمود جهان‌بینی خود در خصوص این مقوله دارند.

درباره رویکرد سیاسی این اثر، پیش‌تر نیز پژوهش‌هایی صورت گرفته است. رضوانیان و غفوری (۱۳۹۴) در پژوهشی با بررسی پند و اندرز در «داستان شیر و گاو»، به این نتیجه می‌رسند که غالب پندها و حکایات اخلاقی، اگرچه به‌خودی‌خود درست و اخلاقی هستند، به‌وسیله دمنه، برای توجیه عملکرد فریب‌کارانه و قدرت‌طلبانه وی به کار گرفته می‌شوند. بنابراین شباهت‌های زیادی میان اندیشه‌های *ماکیاولی* و محتوای تعلیمی این داستان دیده می‌شود. یعقوبی و احمدپناه (۱۳۹۰) در بررسی جنبه سیاسی و نوع روابط قدرت در این کتاب، ساختار این داستان‌ها و تعامل دو کارگزار روایی متن، یعنی رای و برهمن - به‌مثابه پیوند دولت و دین - را به‌عنوان مشهودترین دلالت مورد توجه قرار می‌دهند. ذبیح‌نیا و سنگگی (۱۳۹۱) نیز به «تعلیم الگوی حکومت در کلیله و دمنه و گلستان سعدی» از منظر رعایت اصول و موازین اخلاقی در کشورداری توجه دارند. حمیدی (۱۳۸۶) نیز در مقاله‌ای با عنوان «فرهنگ سیاسی به روایت کلیله و دمنه» مضمونی مشابه را بررسی می‌کند. صادقی و فرزانه (۱۳۹۴) در پژوهش خود، به تحلیل ساختار درونی و بیرونی قدرت بر اساس آنچه در سه باب کلیله و دمنه آمده است، در تطبیق با آراء سیاست‌نامه‌نویسان اندیشه اسلامی پرداخته‌اند. دهقانیان (۱۳۹۰) نیز به «بررسی کارکرد قدرت و فرهنگ سیاسی در کلیله و دمنه» و ارتباط آن با رفتارها و باورهای مردم در جوامع شرقی پرداخته است. شریف‌پور و محمدی (۱۳۸۷) به بررسی «اندیشه سیاسی در کتاب کلیله و دمنه» با نگاهی به اندرزهای مثبت این اثر در این حوزه پرداخته‌اند. با وجود این، به‌جز پژوهش اول، هیچ‌یک از آثار فوق از منظر یک رویکرد نظری مشخص،

محتوای سیاسی تعلیمات اخلاقی این اثر را دنبال نکرده‌اند و تاکنون به این متن از دیدگاه تحلیل گفتمان انتقادی لاکلا و موف و مباحث آن، پرداخته نشده است.

## ۲. مباحث نظری پژوهش؛ رویکرد تحلیل گفتمانی لاکلا و موف

نظریه لاکلا و موف به طور کلی، علاقه‌مند به تحلیل چگونگی ساخته شدن و تغییر یک ساختار اجتماعی در قالب گفتمان است و از دیدگاه این رویکرد، امور اجتماعی به مثابه ساخت‌های گفتمانی قابل فهم‌اند. از نظر آن‌ها «پدیده‌های اجتماعی هرگز به صورت کامل نیستند. معنا هیچگاه نمی‌تواند تثبیت شود و این امر راه را برای کشمکش‌های همیشگی اجتماعی بر سر تعاریف جامعه و هویت باز می‌گذارد که خود تأثیرات اجتماعی به همراه دارد» (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۵۵-۵۴). در واقع آن دو، گفتمان را تثبیت معنا درون یک قلمرو خاص تعریف کرده‌اند. از منظر این رویکرد، تحلیل گفتمان می‌کوشد تا نشان دهد که از طریق چه فرایندهایی تلاش می‌کنیم تا معنای نشانه‌ها را تثبیت کنیم و چه فرایندهایی موجب می‌شوند که برخی از موارد تثبیت معنا پدیده‌هایی طبیعی و بدیهی تلقی شوند. اگرچه پدیده‌های فیزیکی و اجتماعی هر دو وجود دارند، دسترسی ما به آن‌ها همواره با وساطت نظام‌های معنایی در قالب گفتمان‌هاست؛ یعنی پدیده‌های فیزیکی از خود معنایی ندارند، بلکه معنا چیزی است که ما از طریق گفتمان به آن‌ها نسبت می‌دهیم (Laclau & Mouffe, 1990: 101). بر این اساس، نظریه گفتمان لاکلا و موف دربرگیرنده مجموعه‌ای از اصطلاحات و مفاهیم خاص است که در تحلیل گفتمان متن با استفاده از مبانی نظری این رویکرد، به آشنایی با این اصطلاحات نیازمندیم.

### ۱-۲. مفصل‌بندی<sup>۱</sup>

لاکلا و موف می‌گویند ما مفصل‌بندی را هرگونه عملی به شمار خواهیم آورد که رابطه‌ای را میان مؤلفه‌ها تثبیت می‌کند؛ به نحوی که هویتشان در نتیجه مفصل‌بندی

دستخوش تغییر شود، و آن کلیت ساختاریافته ناشی از عمل مفصل‌بندی را گفتمان خواهیم خواند (Ibid, 2001: 105). مفصل‌بندی‌های خاص از طریق تثبیت کردن معنا به شیوه‌ای خاص، گفتمان‌های موجود را بازتولید کرده یا به چالش می‌کشند. به عبارت دیگر، «مفصل‌بندی به گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آن‌ها در هویتی نو» (هوارث، ۱۳۷۹: ۱۶۳) می‌پردازد.

## ۲-۲. میدان گفتمان (یا گفتمان گونگی)<sup>۲</sup>

«همیشه نشانه‌هایی هستند که در یک گفتمان مفصل‌بندی نمی‌شوند و مدلول‌ها یا معانی‌ای هستند که از یک مفصل‌بندی گفتمانی طرد می‌شوند. به این معانی و مدلول‌ها «عناصر گفتمانی» گفته می‌شود و «میدان گفتمان» سرریز معانی (دال‌های شناور) یا نشانه‌هایی (ابعادی) است که با هدف تثبیت نظام معانی در یک گفتمان، به حاشیه رانده شده‌اند» (Laclau & Mouffe, 2001: 111)؛ یعنی «میدان گفتمان مخزنی است برای نگهداری مازاد معنای تولیدشده به وسیله عمل مفصل‌بندی؛ یعنی طرد معناهایی که نشانه در سایر گفتمان‌ها داشته است به وسیله یک گفتمان خاص به منظور خلق یک واحد معنایی» (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۵۷). بر این اساس، آنچه خارج از گفتمان واقع است، ممکن است هر لحظه وارد آن شود، تضعیفش کند و وحدت معنایی گفتمان را تهدید کند (همان‌جا). این امر به وسیله مفهوم «عنصر» توضیح داده می‌شود.

## ۲-۳. بُعد و عنصر<sup>۲</sup>

لاکلا و موف در ادامه تعریف مفصل‌بندی می‌افزایند که مواضع مبتنی بر تفاوت را تا زمانی که در قالب یک گفتمان مفصل‌بندی شده باشند، «بُعد» (در برخی ترجمه‌ها: «وقته») خواهیم خواند و در مقابل هر تفاوتی را که به شکل گفتمانی مفصل‌بندی نشده باشد، «عنصر» می‌نامیم (Laclau & Mouffe, 2001: 105). گفتمان تلاش می‌کند عنصرها را با کاستن از حالت چندمعنایی‌شان به وضعیتی که معنای ثابتی داشته باشند، به بُعد تبدیل

کند و چون گفتمان‌ها در تقابل با حوزه خارج از خود قرار دارند، همیشه این احتمال وجود دارد که شیوه تثبیت معنای نشانه‌ها در یک گفتمان توسط شیوه‌های دیگر تثبیت معنا در گفتمان‌های دیگر به چالش دربیاید.

#### ۴-۲. دال مرکزی<sup>۵</sup> (دال کانونی)

دال مرکزی دال برجسته‌ای است که دیگر نشانه‌ها پیرامون آن سامان می‌گیرند و در واقع سایر نشانه‌ها معانی خود را از ارتباطشان با دال مرکزی می‌گیرند. یک گفتمان از راه تثبیت نسبی معنا پیرامون دال مرکزی خاصی شکل می‌گیرد (همان: ۱۱۲).

#### ۵-۲. دال سیال (دال شناور)<sup>۶</sup>

عنصرهایی که به روی انتصاب معانی گوناگون بازند، دال‌های سیال نام دارند (Laclau & Mouffe, 1990: 28; Ibid, 1993: 287). بنابراین به نظر می‌رسد که گاهی واژه‌ای دارای یک معنای کلی است و معنای جزئی و دقیق آن وقتی مشخص می‌شود که در گفتمانی خاص قرار گیرد. به تعبیر یورگنسن و فیلیپس (۱۳۹۳: ۶۰)، «دال‌های سیال نشانه‌هایی‌اند که گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند تا به آن‌ها به شیوه خاص خودشان معنا ببخشند.»

#### ۶-۲. کشمکش گفتمانی<sup>۷</sup>

هیچ گفتمانی یک پدیده بسته نیست، بلکه به واسطه تماس با سایر گفتمان‌ها دستخوش تغییر می‌شود. در واقع گفتمان‌های مختلف که هریک روش خاصی برای گفتگو درباره جهان اجتماعی و فهم آن در اختیار ما قرار می‌دهد، برای تثبیت معناهای زبان (هژمونی کردن) به روش مورد نظرشان کشمکشی دائم با یکدیگر دارند (همان: ۲۶).

#### ۷-۲. بست<sup>۸</sup>

گفتمان با کاهش حالت چندمعنایی عنصرها در تلاش است که به وضعیتی برسد که برای عناصر، معنی ثابتی را تثبیت و صورت‌بندی کند و در نهایت آن را به بُعد بدل کند.

به عبارت دیگر، گفتمان یک بست ایجاد می‌کند، یک توقف موقت در نوسان معنای نشانه‌ها. پس هر بیانی کاهشی است از حالت‌های ممکن معنا؛ زیرا نشانه‌ها را به یک شکل خاص در رابطه با یکدیگر قرار می‌دهد و به این ترتیب شکل‌های دیگر سازمان‌دهی این نشانه‌ها را طرد می‌کند (همان: ۵۶-۵۹).

## ۸-۲ گفتمان‌های عینی<sup>۹</sup>

گفتمان‌های مختلف ممکن است بر سر سازمان‌دهی جامعه به شیوه خاص خودشان با هم به رقابت و مبارزه برخیزند. اما گاهی فضای حاکم بر ما و رفتارهای اجتماعی ما چنان طبیعی به نظر می‌رسند که امکان تصور جایگزینی برای رفع وضع موجود غیرممکن می‌گردد. در نظریه گفتمان لاکلا و موف، به آن دسته از گفتمان‌هایی که چنان محکم شده‌اند که تصادفی بودنشان فراموش شده است، «گفتمان‌های عینی» گفته می‌شود (Laclau & Mouffe, 1990: 34). عینیت نتیجه تاریخی فرایندها و نزاع‌های سیاسی و در واقع گفتمانی رسوب کرده است. به عبارتی گفتمان‌ها حالتی سنگین و راکد دارند که ما را اسیر خود می‌کنند و همواره حوزه گسترده‌ای از عینیت وجود دارد که تفکر خارج از آن دشوار خواهد بود. در این حالت نگرش‌ها طبیعی جلوه می‌کنند و اجماع قالب می‌گردد. گذر از نزاع سیاسی به عینیت، در شرایط مداخله هژمونیک حاصل می‌شود. در این وضعیت، شیوه‌های مختلف فهم از جهان سرکوب می‌شود و فقط یک نگرش خاص طبیعی و غالب می‌گردد (یورگنسن و فیلیس، ۱۳۹۳: ۷۲-۷۵).

## ۹-۲. هژمونی<sup>۱۰</sup>

حال اگر مدلول خاصی به دالی مرتبط شود و بر سر معنای خاصی برای یک دال در اجتماع توافق حاصل شود، آن دال هژمونیک می‌شود؛ به این معنا که معنای آن در سطح وسیعی مورد پذیرش همگان قرار می‌گیرد و هژمونیک شدن دال‌های یک گفتمان به معنای این است که کل آن گفتمان پذیرفته و بدیهی تلقی می‌شود (همان: ۸۹-۹۳). همچنین در



صورتی که یک گفتمان موفق شود با اتکا بر دال مرکزی خود، نظام معنایی مطلوب خویش را در ذهنیت جمعی اجتماع، هرچند موقت، تثبیت کند و رضایت عمومی را جلب کند، آن گفتمان هژمونیک می‌شود (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۵۷).

بر اساس آنچه گفته شد، در نهایت این رویکرد بر آن است که بر ظرفیت‌های یک بیان مشخص به‌مثابه گونه‌ای از مفصل‌بندی متمرکز شود و معنایی را که این بیان با قرار دادن عناصر در یک رابطه خاص با عناصر دیگر تولید و طرد می‌کند، مشخص کند.

### ۳. تحلیل گفتمان متن

#### ۳-۱. دال مرکزی در این اثر

در متن کلیله و دمنه، علاوه بر روایت اصلی کتاب که در خصوص گفتگوی «رای و برهمن» به‌عنوان بالاترین مقام‌های سیاسی و دینی جامعه شکل گرفته است، مشارک مرکزی اغلب حکایات نیز «ملک/ پادشاه» است که در صورت تمثیلی بودن حکایت، معمولاً «شیر» این نقش را بر عهده می‌گیرد. سایر نقش‌ها نیز به‌ترتیب عبارت‌اند از: نزدیکان پادشاه، وزرا، مشاوران، خزانه‌داران و امثال آن‌ها. «رعیت» و «عامه مردم» در ردیف مشارکین اصلی گفتمان این متن قرار ندارند، اما پایه و مبنای اغلب حکایت‌ها بر اساس دیدگاه و رابطه متقابل پادشاه با این طبقه طراحی شده است. بر این اساس، شاخص‌ترین دال گفتمان سیاسی اجتماعی قدرت در کلیله و دمنه، «ملک/ پادشاه» است که در اغلب حکایات کلیله و دمنه به‌عنوان نشانه‌ای دارای جایگاه ممتاز و دالی مرکزی مطرح شده که سایر نشانه‌ها و اجزای حکایت در ارتباط با آن شکل گرفته‌اند.

#### ۳-۲. شیوه‌های بازنمایی دال مرکزی و هژمونیک شدن اهمیت و محوریت آن

##### ۳-۲-۱. مشروعیت‌بخشی به جایگاه و مقام این کنشگر

در گفتمان کلیله و دمنه، مؤلف از سازوکارهای مختلفی برای به رسمیت شناختن و مشروعیت بخشیدن به جایگاه و مقام پادشاه بهره گرفته است:

**الف. شگردهای بیانی:** نخستین سازوکار مشروعیت‌بخشی در این اثر، در شگرد بیانی اتخاذشده جهت روایت «فرداستان» اصلی نمود می‌یابد. در سطح فراداستانی حکایت‌های کلیله و دمنه، رای و برهمن در قالب دو کارگزار روایی ظاهر می‌شوند و در هریک از حکایات، رای از برهمن می‌خواهد که مطابق درخواست او حکایتی را بیان کند (یعقوبی و احمدپناه، ۱۳۹۰: ۷۳). در واقع کل اثر و داستان‌ها و اندیشه‌های مطرح‌شده در آن، دیدگاه فکری برهمن به‌عنوان طبقه ممتاز روحانیون (هینلز، ۱۳۸۵: ۱۲۵ به نقل از همان) یا حتی یکی از خدایان در باور هندوان است (شایگان، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۷۵) که در پاسخگویی به رای به‌عنوان بالاترین مرکز قدرت ارائه می‌شود. در پایان آخرین باب نیز، برهمن در تأیید اهمیت و جایگاه این کنشگر مخاطب می‌گوید: «آنچه در وسع و امکان بود، در جواب و سؤال با ملک تقدیم نمودم و شرط خدمت اندر آن به جای آوردم» (منشی، ۱۳۸۷: ۴۰۶).

**ب. مشروعیت کسب‌شده از باورهای اعتقادی عامه مردم:** در واقع مشروعیت، توجیهی برای حاکمیت و حق فرمان دادن و اطاعت کردن است. در این دیدگاه، قدرت هنگامی مشروعیت می‌یابد که فرمان و اطاعت، توأم با حق و حقانیت تلقی شود. مشروعیت پاسخی به این پرسش است که به چه دلیل عده‌ای از انسان‌ها حق فرمانروایی دارند و دیگران وظیفه اطاعت (فیرحی، ۱۳۸۱: ۲۰). مشروعیتی که به‌سبب فره ایزدی کسب می‌شود، استدلالی بی‌چون‌وچرا را در توجیه این نابرابری ارائه می‌دهد. شاخص‌ترین دستاویز گفتمان حکومتی در کلیله و دمنه با هدف مشروعیت بخشیدن به ملک/پادشاه، تقریباً به‌نوعی همان اندیشه کهن، «فر ایزدی» یا «السلطان ظلّ الله» است. به عبارتی در نظام ایدئولوژیک این اثر، برای تثبیت و پذیرش قدرت پادشاه در نزد تمام طبقات اجتماعی، بر اساس ساختار متنی، تمام مشارکان، قدرت و مشروعیت پادشاه و حکومت او را از جانب خداوند می‌دانند: در باب بومان و زاغان می‌خوانیم: «و هیچ عیب، ملوک را چون غدر و بی‌قولی نیست، که ایشان سایه آفریدگارند عزّ اسمه در زمین، و عالم

بی‌آفتاب عدل ایشان نور ندهد، و احکام ایشان در دماء و فروج و جان و مال رعایا نافذ باشد» (منشی، ۱۳۸۷: ۲۰۹). زاغ مشاور در داستان «بوف و زاغ» درباره پیروزی زاغان می‌گوید: «هرچه از این نوع دست دهد به فرّ دولت ملک باشد» (همان: ۲۲۸) و در ادامه: «و این کار به اصالت رای و فرّ دولت و سعادت ذات ملک نظام گرفت» (همان: ۲۳۳). نمونه‌های دیگر نیز:

– «و اگر به خلاف آن اشارتی کند، رای ثاقب ملک میان حق و باطل ممیز باشد و نصیحت از خیانت نیکو شناسد و نفاذ فرمان او را مانعی و حایلی نیست و هروقت که این مثال دهد، چرخ و دهر را بدان استدراک ممکن نگردد. نهاده گوش به فرمان او قضا و قدر» (همان: ۳۶۱).

– «جهان‌داری را منزلت شریف و درجت عالی است. و بدان محل به کوشش و آرزو نتوان رسید و جز به اتفاقات نیک و مساعدت سعادت به دست نیاید» (همان: ۲۳۶).

– «چه فرمان‌های ملوک در دما و فروج و املاک و اموال جهانیان روا باشد، و جواز احکام و نفاذ مثال‌های ایشان بر اطلاق بی‌حجاب؛ اگر اخلاق خود را به حلم و دیانت آراسته نگردانند، به یک درشت‌خویی جهانی خراب شود و خلقی آزرده و نفور گردند و بسی جان‌ها و مال‌ها در معرض هلاک و تفرقه افتد» (همان: ۳۴۴).

در باب آخر نیز در توصیف پادشاهزاده‌ای می‌خوانیم: «پادشاهزاده‌ای که آثار طهارت عرق و شرف منصب در حرکات و سکنت وی ظاهر بود و علامات اقبال و امارات دولت در افعال و اخلاق وی واضح، و استحقاق وی منزلت مملکت و رتبت سلطنت را معلوم» (همان: ۳۹۸) و همین‌طور «شایسته امارت این خطه اوست، چه ذات شریف و عرق کریم دارد و بی‌شک در ابواب عدل و عاطفت اقتدا و تقیّل به سلف خویش فرماید» (همان: ۴۰۳).

ابوالمعالی نیز در بازتولید این گفتمان مورد تأییدش در ارتباط با قدرت معاصر خود می‌نویسد: «و بر اشارت حضرت نبوت بدین وارد است که: المُلکُ و الدینُ توأمان. و به

حقیقت باید شناخت که ملوک اسلام سایهٔ آفریدگارند» (همان: ۴).

ج. مشروعیت به موجب شایستگی در قدرت و مهابت و سایر صفات: در این اثر، تأکید بر صفاتی که مبین اقتدار شاه است و او را شایستهٔ حکومت می‌کند، بارها دیده می‌شود: «استیلا و اقتحام و تسلط و اقدام شیر مقرر است» (همان: ۱۱۰) و «بندگان را از امتثال فرمان چاره نباشد» (همان: ۲۶). در سه کار خوض نتوان کرد مگر به رفعت همت و قوت طبع: عمل سلطان و...» (همان: ۷۵). زاغ مشاور در باب «بوف و زاغ» علت موفقیت خود در پیشبرد پیروزی زاغان را، اقتدا به خصائص ملک می‌داند: «اقتدای من در همه ابواب به محاسن اخلاق و مکارم عادات ملک بوده است و به قدر دانش خود از معالی خصال وی اقتباس کرده‌ام و مآثر ملکانه را در همهٔ ابواب، امام و پیشوا و قبله و نمودار خویش ساخته [...] که ملک را اصالت و اصابت تدبیر با شکوه و شوکت و مهابت و شجاعت جمع است» (همان: ۲۳۵).

دمنه در توجیه اینکه چرا شنبه تهدیدی برای جایگاه و موقعیت شیر محسوب نمی‌شود می‌گوید: «ندیدم او را نخوتی و شکوهی که بر قوت او دلیل گرفتمی [...] و نمود در طبع او زیادت طمع تواضعی و تعظیمی و در ضمیر خویش او را هم مهابتی نیافتم که احترام بیشتر لازم شمردمی» (همان: ۸۰).

«چون پادشاه [...] در دل‌های عوام مهیب بود و حشمت او از تنسم ضمیر و تبیح سرّ او مانع گشت، [...]، و زجر متعدیان و تعریک مقصران فرض شناخت، و در انفاق حُسنِ تقدیر به جای آورد، سزاوار باشد که ملک او پایدار باشد» (همان: ۲۰۴). ابوالمعالی نیز دربارهٔ پادشاه وقت خویش می‌نویسد که پس از لشکرکشی‌ها و فتوحات وی «تمامی مفسدان اطراف دم درکشیدند و سر به خط آوردند [...] و حشمت مُلک و هیبت پادشاهی در ضمائر دوستان و دشمنان قرار گرفت» (همان: مقدمه ۱۱).

د. توجیه تغلب، قدرت‌طلبی و استبداد شاه: به مصداق ضرب المثل «الحق لمن غلب»

دستیابی به قدرت سیاسی، معیار شایستگی حاکمیت تلقی می‌شده است. «جهان‌داری را منزلت شریف و درجت عالی است... و در ضبط و حفظ آن جد و مبالغت باید نمود [...]» که بقای ملک و استقامت دولت، بی‌حزم کامل و عدل شامل و رای راست و شمشیر تیز ممکن نباشد» (همان: ۲۳۶). «پادشاه کامگار آن باشد که [...] ضربت شمشیر آبدارش خاک از زاد و بود دشمن برآرد و شعله عزم جهان‌سوزش دود از خان‌ومان خصم به آسمان برساند» (همان: ۹۲-۹۳)، و نیز «پادشاه کامگار آن باشد که براق همتش اوج کیوان را بسپرد و شهاب صولتش دیو فتنه را بسوزد» (همان: ۱۹۷). از زبان دمنه هم می‌خوانیم: «حرمت و نفاذ امر که از خصایص ملک است» (همان: ۹۶).

درباره جزیره بوزینگان در باب «بوزینه و باخه» با وجود اینکه این حکایت ربطی به تعامل و ارتباطات شاه/ملک با اتباع و اطرافیان ندارد، این داستان نیز با مقدمه‌ای درباره این دال مرکزی آغاز می‌شود: «و کاردانه نام ملکی داشتند با مهابت وافر و سیاست کامل و فرمان نافذ و عدل شامل» (همان: ۲۳۹) و نیز درباره اینکه چرا پیری باعث برکناری وی شد: «و حشمت مُلک و هیبت او نقصان فاحش پذیرفت» (همان: ۲۴۰).

این توجیه در برخی موارد به سبب بدیهی نمایاندن این تغلب صورت می‌پذیرد: «کیست که [...] صحبت سلطان اختیار کند و به سلامت جهد» (همان: ۱۰۷)؟ «و علما گویند که در قعر دریا با بند غوط خوردن و در مستی، لب مار دم‌بریده مکیدن، خطر است و از آن هایل‌تر و مخوف‌تر خدمت و قربت سلاطین» (همان: ۱۱۰). از زبان شنزبه: «خدمتکار سلطان در خوف و حیرت همچون هم‌خانه مار و هم‌خوابه شیر است که اگر چه مار خفته و شیر نهفته باشد، آخر این سر برآرد و آن دهان بگشاید» (همان: ۱۲۰). «خصم ملک را هیچ زندان چون گور و هیچ تازیانه چون شمشیر نیست» (همان: ۱۳۰). نیز «در نصیحت پادشاه سلامت طلبیدن [...] همچنان است که بر صحیفه کوثر تعلیق کرده شود» (همان: ۱۳۸). ابوالمعالی نیز معتقد است: «به هیچ تأویل حلاوت عبادت را آن اثر

نتواند بود که مهابت شمشیر را، و اگر این مصلحت بر این سیاق رعایت نیافتی، نظام کارها گسسته گشتی، و اختلاف کلمه میان امت پیدا آمدی [...] و هرکسی به رای خویش در مهمات اسلام مداخلت کردی و اصول شرعی و قوانین دینی مختل و مهمل گشتی» (همان: مقدمه ۵-۴).

### ۲-۲-۳. بازنمایی دال مرکزی و ساختار ارتباطی وی با سایر مشارکان در قالب

#### کنش‌ها و گفتارها

جایگاه پادشاه به‌عنوان مشارک اصلی و عنصر محوری، بیش از هر چیز در ارتباط با سایر مشارکین بازنمایی شده و نویسنده در بیشتر حکایات، ایدئولوژی مورد نظر خود را نسبت به پادشاه و آیین حکومت‌داری به‌طور غیرمستقیم و از طریق گفتار و کنش نسبت داده شده به مشارکینِ گفتمان بیان کرده است. این ارتباط دوسویه مبنای گفتمان مسلط و حاکم بر متن را شکل داده است.

تمام مشارکین اعم از اطرافیان، نزدیکان، وزرا و خدمتکاران، جایگاه پادشاه را به‌عنوان بالاترین فرد، به رسمیت می‌شناسند و در جهت اکرام و رضای وی می‌کوشند. هیچ‌یک از مشارکین نسبت به پادشاه کنش منفی انجام نمی‌دهد و مبنای سنجش و ارزیابی افراد، بر اساس رابطه و دیدگاه پادشاه نسبت به آن‌ها تعیین شده است. همه گوش به فرمان او هستند، از عقوبتش می‌ترسند و بیشتر کنش‌ها و ویژگی‌های او را، چه مثبت و چه منفی، تأیید می‌کنند. این شیوه نگرش به پادشاه، در کلام مؤلف نیز به‌وضوح نمایان است. به این معنا که وی به‌طور معمول کنش‌ها و ویژگی‌های پادشاهان را نکوهش و تقبیح نمی‌کند و تنها از طریق بازنمایی مثبت، سعی در ترغیب پادشاه به اصلاح صفات ذمیمه دارد. بنابراین دست‌کم در ارزش‌گذاری کنش‌های پادشاهان متن، ارزیابی منفی‌ای وجود ندارد و این امر ناشی از احترام و تقدس جایگاه پادشاه در نزد تمام مشارکان و اندیشه حاکم بر اثر است. در این متن، در میان تمام جمله‌ها و بندهایی که در توصیف و روایت عملکرد

پادشاه و سایر مشارکان در ارتباط با وی آمده است، بندها و عباراتی آمیخته به ایدئولوژی قدرت وجود دارد که گفتمان غالب بر متن را در تأیید و توجیه عملکرد و تغلب شاه/ملک تولید و بازنمایی می‌کند:

**الف. التفات نمودن به نام و ننگ و در نظر گرفتن مصالح به هنگام نبرد**

«پادشاهان باید که روز جنگ و وقت نام و ننگ به عواقب کارها التفات نمایند و به هنگام نبرد، مصالح حال و مال را بی‌خطر شمردند» (همان: ۱۹۳).

**ب. رعایت تفاوت‌ها و منزلت افراد**

از زبان کلیله، به‌عنوان مشاور دانا در دربار شیر می‌خوانیم: «و ما بر درگاه این ملک [...] از آن طبقه نیستیم که به مفاوضت ملوک، مشرف شوند تا سخن ایشان به نزدیک پادشاهان محل استماع تواند یافت» (همان: ۷۰). نیز: «بدان که هر طایفه‌ای را منزلتی است و ما از آن طبقه نیستیم که این درجات را مرشح توانیم بود و در طلب آن قدم توانیم گذارد» (همان: ۷۱).

«چه اصطناع بندگان و نگاهداشت مراتب در کارهای ملک و قوانین سیاست اصلی معتبر است، و میان پادشاهی و دهقانی به رعایت ناموس فرق توان کرد، و اگر تفاوت منزلت‌ها از میان برخیزد و اردل مردمان در موازنه اوساط آیند و اوساط در مقابله اکابر، حشمت ملک و هیبت جهان‌داری به جانبی ماند و خلل و اضطراب آن بسیار باشد و غایلت و تبعیت آن فراوان» (همان: ۳۴۵).

از زبان کلیله در نصیحت به شیر: «چون پادشاه یکی را از خدمتگاران در حرمت و جاه و تبع و مال در مقابله و موازنه خویش دید، زود از دست بر باید داشت» (همان: ۹۶). در جایی دیگر نیز از نشانه‌های غزارت عقل چنین برمی‌شمارد که چون «از خدمتگاران نخوت مهتری مشاهدت کند [...] پیش از آنکه خصم فرصت چاشت بیابد، برای او شامی گوارا سازد» (همان: ۱۰۲).

## ج. رد و پذیرش هر آن کس که بخواهند

«پادشاه بر اطلاق، اهل فضل و مروت را به کمال کرامات مخصوص نگرداند، لکن اقبال بر نزدیکان خود فرماید که در خدمت او منازل موروث دارند و به وسایل مقبول متحرّم باشند» (همان: ۷۲).

«گاه مجرمان را ثواب کردار مخلصان ارزانی می‌دارند و گاه ناصحان را به عذاب زلت جانیان مؤاخذت می‌نمایند و هوا بر احوال ایشان غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر و نیک و بد و خیر و شر نزدیک ایشان یکسان» (همان: ۱۳۹).

## د. حفظ وجود و رضایت و حرمت و مُلک پادشاه به هر بها

«پلنگ گفت: اگر مرا هزار جان باشد، فدای یک ساعته رضا و فراغ ملک دارم از حقوق نعمت‌های او یکی نگزارده باشم» (همان: ۱۶۰).

در داستان «گرگ و زاغ و شگال که قصد اشتر کردند»، از زبان آنان درباره شیر (شاه) می‌خوانیم: «امروز که او را این رنج افتاد، اگر به همه نوع خویشتن برو عرضه نکنیم و جان و نفس فدای ذات و فراغ او نگردانیم، به کفران نعمت منسوب شویم [...] و مقرر گردانیم که از ما کاری دیگر نیاید، جان‌ها و نفس‌های ما فدای است» (همان: ۱۱۵).

از زبان دمنه: «و گر مرا هزار جان استی و بدانی که در سپری شدن آن ملک را فایده است و رای او را بدان میلی، در یک ساعت به ترک همه بگویمی و سعادت دو جهان در آن شناسمی» (همان: ۱۴۵).

«عاقل، برای رضا و فراغ مخدوم، از شداید تجنب ننماید و هر محنت که پیش آید، آن را چون یار دلخواه و معشوق ماه‌روی، به نشاط و رغبت در بر گیرد» (همان: ۲۲۸).

«جان‌ها و نفس‌های ما فدای ملک است» (همان: ۱۰۸).

و حتی در باب «پادشاه و برهمنان»، براهمه در اولویت حفظ ملک و جان پادشاه به خود وی می‌گویند: «شاه باید که نفس و ملک را از همه فوایت عوض شمرد و در این



کار که در آن امیدی بزرگ و فرجی تمام است، بی‌تردد و تحیر شرع فرماید» (همان: ۳۴۹). از زبان همسر پادشاه (ایران‌دخت) نیز در بخشی دیگر می‌خوانیم: «جان‌های بندگان فدای مصالح شاه باد. تا ذات بزرگوار بر جای است، زن و فرزند کم نیامد و تا مُلک مستقیم باشد به خدمتگار و تجمل فروماندگی نباشد» (همان: ۳۵۸). بند اخیر این جمله با کمی تفاوت در ادامه سخنان براهمه نیز آمده بود. (همان: ۳۴۹). بلار وزیر نیز معتقد است: «بندگان از برای آن باشند تا در حوادث خویشان را سپر گردانند و آن را فایده عمر و ثمره دولت شمرند» (همان: ۳۶۵).

#### ه تأیید و مدارا و تواضع در صحبت با شاه

یکی از مواردی که رویکرد تعلیمی این کتاب به آن توجه و تأکید دارد، این است که صحبت با پادشاه باید با تواضعی بسیار و با عباراتی نرم و حتی تأیید و تأکید کلام و کنش وی صورت بگیرد. دمنه درباره الزامات حضور در خدمت پادشاه می‌گوید: «خدمت او را به اخلاص عقیدت پیش گیرم و همت بر متابعت رای و هوای او مقصور گردانم و از تقبیح احوال و افعال وی بپرهیزم و چون کاری آغاز کند که به صواب نزدیک و به صلاح مُلک مقرون باشد، آن را در چشم و دل وی آراسته گردانم و در تقریر فواید و منافع آن مبالغت نمایم تا شادی او به متانت رای و رزانت عقل خویش بیفزاید [!] و اگر در کاری خوض کند که عاقبت وخیم و خاتمت مکروه دارد [...] به رفق هرچه تمام‌تر و عبارت هرچه نرم‌تر و تواضعی در ادای آن هرچه شامل‌تر، غور و غایله آن با او بگویم» (همان: ۷۴).

شنزبه در باب حفظ حرمت شیر در نصیحت و اشارتی که در آن منفعتی بوده است، می‌گوید: «البته بر سر جمع نگفته‌ام و در آن جانب هیبت او به رعایت رسانیده‌ام و شرط تعظیم و توقیر هرچه تمام‌تر به جای آورده» (همان: ۱۱۰).

نیز در باب «بوف و زاغ» درباره حق مخدوم می‌خوانیم: «و اگر عزیمت او را به خطا میلی بینند، وجه فساد آن مقرر گردانند و سخن به رفق و مدارا رانند» (همان: ۲۰۳).

در باب «شیر و شغال»، شیر در مقابل نصیحت‌های شغال زاهد به وی اشارت می‌کند که «سخن تو نیکو و آراسته است، لکن به قوت و درشت» (همان: ۳۲۲).  
 «ملک داند که هیچ خاین را پیش او دلیری سخن گفتن نباشد» (همان: ۱۴۳).  
**و. تأکید اطاعت و فرمانبرداری محض**

«آن زاغان را ملکی بود که همه در فرمان و متابعت او بودندی و اوامر و نواهی او را در حل و عقد امتثال نمودندی» (همان: ۱۹۱). «شیری بود و با او وحوش و سباع بسیار، همه در متابعت و فرمان او، و او جوان و رعنا و مستبد به رای خویش» (همان: ۶۹). «و ملک ایشان شیری که همه در طاعت و متابعت او بودندی و در پناه حشمت و حریم سیادت او روزگار گذاشتندی» (همان: ۳۰۵). ابوالمعالی در تأکید این گفتمان می‌گوید: «فرضیت طاعت ملوک را، که فواید دین و دنیا بدان باز بسته است، هم شناخته شود و روشن گردد که هرکه دین او پاک‌تر و عقیدت او صافی‌تر، در بزرگداشت جانب ملوک و تعظیم فرمان‌های پادشاهان، مبالغت زیادت واجب شمرد و هوا و طاعت و اخلاص و مناصحت ایشان را از ارکان دین پندارد» (همان: مقدمه ۵).

#### ز. عدم اعتماد و خوش‌بینی به اطرافیان

در باب «شیر و گاو» از زبان شیر، فهرست مطولی می‌بینیم درباره بی‌اعتمادی به افراد حاضر در درگاه که به هر نحوی ممکن است رنجشی از ملک در دل داشته باشند (نک: همان: ۷۹).

#### ح. حفظ صلابت و عدم عجز

«صواب نمی‌بینم ملک را اظهار عجز، که آن مقدمه هلاک و داعی ضیاع مُلک و نفس است، و هرکه تن بدان درداد، درهای خیر بر وی بسته گردد و در طریق حیلت او سداهای قوی پیدا آید» (همان: ۲۰۱).  
 در حکایت شیری که درمان بیماری وی خوردن دل و گوش خر بود، روباه به شیر که ظاهر وی به سبب بیماری دگرگون شده می‌گوید: «موی ملک بریخته است و فر و جمال

و شکوه و بهای او اندک مایه نقصان گرفته و بدان سبب از بیشه بیرون نمی تواند رفت که حشمت ملک و مهابت پادشاهی را زیان دارد» (همان: ۲۵۲).

#### ط. پرهیز از افراط و تفریط

«اما دریدن و دوختن در میان باشد [...] تا قرار میان عنف و لطف و تمرد و تودد دست دهد، و هم جانب ناموس جهان داری و شکوه پادشاهی مرعی ماند و هم غرض از مخادعت دشمن و ادراک مراد به حصول پیوندد» (همان: ۲۰۸). در این باب، مترجم نیز دیدگاه مشابهی را از یکی از خلفای بغداد نقل می کند: «نعمت بر لشکر فراخ مکن که از تو بی نیاز شوند، و کار هم تنگ مگیر که برمند، عطایی به رسم می ده در حد اقتصاد و منعی نیکو بی تنگ خویی می فرمای، عرصه امید بریشان فراخ می دار و عنان عطا تنگ می گیر» (همان: مقدمه ۲۳).

#### ۳-۲-۳. ایجاد بست های معنایی در دال های سیال (تعریف دال های سیال در

ارتباط با دال مرکزی و گفتمان مسلط)

#### الف. عدل

«کدام حاکم راست کارتر و منصف تر از کمال عقل و عدل ملک است؟ هر مثال که دهد، نه روزگار را بدان محل اعتراض تواند بود و نه چرخ را مجال مراجعت» (همان: ۱۴۱) و در جای دیگر عدل او را «عدل عالم آرای» (همان: ۱۴۲) می داند.

در باب بازجست دمنه، قاضی برای محاکمه دمنه از جماعت حاضر می خواهد: «هریکی از شما را از گناه او آنچه معلوم است ببايد گفت» و در دلیل این امر، یکی از مواردی که می شمرد چنین است: «در عدل معونت کردن و حجت حق گفتن در دین و مروت، موقعی بزرگ دارد» (همان: ۱۴۵).<sup>۱۱</sup>

#### ب. خرد

در باب «بازجست کار دمنه»، درباره ملک می خوانیم: «و ملک آن را بر رای جهان نمای

خود، که آینه فتح است و جام ظفر، باز اندازد» (۱۴۲). در جای دیگر درباره «تمیز ملکانه» (همان: ۱۴۲) می‌گوید: «که رای او کارهای عمری به شبی پردازد و لشکرهای گران به اشارتی مقهور کند» (همان) و نیز در حکایتی دیگر: «رای ثاقب ملک میان حق و باطل ممیز باشد و نصیحت از خیانت نیکو شناسد» (همان: ۳۶۱).

«و پادشاه موفق آن است که چون مهمی حادث گردد، وجه تدارک آن بر کمال خرد و حصافت او پوشیده نگردد و طریق تلافی آن پیش راند فکرت او مشتبه نماند» (همان: ۳۶۳).

«در تلافی خلل‌ها پیش از تمکن خصم و از تغلب دشمن مبادرت نموده شود، و تدبیر کارها بر قضیت سیاست فرموده آید و به خداع و نفاق دشمن التفات نیفتد و عزیمت را به تقویت رای پیر و تأیید بخت جوان به امضا رسانیده شود» (همان: ۱۰۳).

«ملوک را یکی از رای‌های صائب و تدبیرهای مصیب آن است که چون دشمن به مزید استیلا و به مزیت استعلا مستثنی شد و شوکت و قدرت او ظاهر گشت و خوف آن بود که فساد در ممالک منتشر گردد و رعیت در معرض تلف و هلاک آیند، کعبتین دشمن به لطف بازماند و مال را سپر ملک و ولایت و رعیت گردانند، که در شش در داو دادن و ملکی به ندبی باختن از خرد و حصافت و تجربت و ممارست دور باشد» (همان: ۱۹۸).

«بدین استشارت که ملک فرمود و خدمتگاران را در این مهم محرم داشت، دلیل حزم و ثبات و برهان خرد و وقار او هرچه ظاهرتر گشت» (همان: ۲۰۲).

«و نادان‌تر مردمان اوست که مخدوم را بی‌حاجت در کارزار افگند» (همان: ۱۲۰).  
«وزیر چون پادشاه را بر جنگ تحریض نماید در کاری که به صلح و رفق تدارک پذیرد، برهان حمق و غباوت بنموده باشد» (۱۲۱)

«پادشاهان خردمند بسیار کس را که با ایشان الف بیشتر ندارند، برای هنر و اخلاص

نزدیک گردانند و باز کسانی را که دوست دارند، به سبب جهل و خیانت از خود دور کنند» (همان: ۱۳۰).

«ملک امروز به جمال عقل مُلک‌آرای متحلی است» (همان: ۲۰۱).

در باب «بوف و زاغ» هنگامی که ملک از زاغ مشاور درباره یکی از مشاوران ملک بومان می‌پرسد که کدام خصلت او را بهتر دیدی که نشان عقل او بود، زاغ مشاور تمام خصایص مثبتی را که برای وی برمی‌شمرد، در ارتباط با عملکرد وی با ملک خویش است: «هیچ نصیحت از مخدوم نپوشانیدی [...] و در آن آداب فرمانبرداری نگاه داشتی و عنفی و تهتکی جایز نشمردی و سخن نرم و حدیث به رسم می‌گفتی و جانب تعظیم مخدوم را هرچه بسزاتر رعایت کردی. و اگر در افعال وی خطایی دیدی، تنبیه در عبارتی بازراندی که در خشم بر وی گشاده نگشتی...» (همان: ۲۳۶).

«هرچه پادشاهان کنند، رعایا را بر آن وقوف و استکشاف شرط نیست و خاطر هر کس بدان نرسد که رای ایشان ببیند» (همان: ۲۵۴).

و در نهایت در باب «شیر و شغال» که به طور عمده درخواست رای از برهمن برای بازگویی «داستان ملوک در آنچه میان ایشان و نزدیکان حادث گردد» است، درباره تعریف این خرد و تمییز ملوکانه و کیفیت این عقل می‌خوانیم: «و پسندیده‌تر سیرتی ملوک را آن است که حکم خویش در حوادث عقل کل را سازند، و در هیچ وقت اخلاق خود را از لطفی بی‌ضعف و عنفی بی‌ظلم خالی نگذارند، تا کارها میان خوف و رجا روان باشد، نه مخلصان نومید شوند و نه عاصیان دلیر گردند» (همان: ۲۹۸).

درباره خدمتکاران و چاکران نیز آمده است: «چه تجمل خدمتگار به نزدیک پادشاه عقل و کیاست است و استظهار علم و کفایت» (همان: ۳۹۰). «عاقلان دانند که خاندان مرد خرد و دانش است و شرف او کوتاه دستی و پرهیزکاری، و شریف و گزیده آن کس تواند بود که پادشاه وقت و خسرو زمانه او را برگزیند و مشرف گرداند» (همان: ۳۹۰).

## ج. عفو

«هر عفو که از کمال استیلا و بسطت و وفور استعلا و قدرت ارزانی باشد، سراسر هنر است» (همان: ۳۱۷).

## د. حلم

«نیکوتر سیرتی و پسندیده‌تر طریقتی ملوک را، که هم نفس ایشان مهیب و مکرّم گردد و هم لشکر و رعیت خشنود و شاکر باشند و هم ملک و دولت ثابت و پایدار، حلم است» (همان: ۳۴۳). درباره‌ی بسیاری از مفاهیم دیگر: «و اسرار ملوک را منازل متفاوت است» (همان: ۲۰۵). «رسول زبان ملک و عنوان ضمیر و ترجمان دل اوست» (همان: ۲۰۷). «و از آداب رسالت و رسوم سفارت آن است که سخن بر حدت شمشیر رانده آید و از سر عزت مُلک و نخوت پادشاهی گزارده شود» (همان: ۲۰۸).

## ۳-۳. تبیین و تحلیل مفصل‌بندی اثر و گفتمان مسلط آن

بنا بر آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد عنصر «پادشاه/ملک» که از طریق شگردهای بیانی و باورهای اعتقادی عامه‌ی مردم و با توجیه شایستگی در قدرت و مهابت و سایر صفات، تغلب، قدرت‌طلبی و استبداد وی تأیید و تأکید شده، به‌عنوان دالی اصلی در مرکز گفتمان متن قرار گرفته است. از سوی دیگر، در ساختار ارتباطی این دال مرکزی با سایر مشارکان، مطرح کردن مفاهیمی چون التفات نمودن به نام و ننگ و در نظر نگرفتن مصالح به هنگام نبرد، عدم اعتماد و خوش‌بینی به اطرافیان، حفظ صلابت و بی‌عجزی، حفظ و رعایت تفاوت‌ها و منزلت افراد و رد و پذیرش هر آن کس که پادشاه بخواهد برای شخص ملک، و از سوی دیگر حفظ وجود و رضایت و حرمت و مُلک پادشاه به هر بها و رعایت تأیید و مدارا و تواضع در صحبت با وی و اطاعت و فرمانبرداری محض از او، از جانب سایر مشارکان اجتماعی، مفصل‌بندی خاص و مشخصی بازنمایی و القا می‌شود که در آن، جایگاه و هویت «ملک/پادشاه» به‌عنوان ستون و دالی مرکزی در رأس این

مفصل‌بندی قرار می‌گیرد و سپس سایر افراد و عملکرد و کنش‌های آنان، در ارتباط با وی در چارچوب نظام قدرت، معنا و هویت مشخصی می‌یابند.

بر اساس رویکرد لاکلا و موف، نشانه‌ای که معنای خاصی در یک گفتمان به آن اختصاص داده شده، ممکن است در یک گفتمان متفاوت، معنای دیگری به دست آورد. و از آنجایی که نشانه‌ها معنای خود را از ارتباطشان با یکدیگر به دست می‌آورند، تمام نشانه‌های دیگر در این گفتمان جدید نیز، به صورت یک نتیجه متفاوت پیکربندی می‌شوند (Rear, 2013: 6). در متن کلیله و دمنه نیز، این ساختار و مفصل‌بندی خاص نه تنها هویت و معنای مشارکان و کنش‌های آنان را بازتعریف و هژمونی می‌کند، بلکه به تثبیت معنا و ایجاد بست‌های معنایی در مفاهیمی چون عدل، خرد، عفو، حلم و... به عنوان دال‌هایی سیال که در میدان گفتمان‌های دیگری چون علم اخلاق دارای معانی از پیش مشخصی بوده‌اند، دست زده است و متناسب با ایدئولوژی خود در یک کشمکش گفتمانی با گفتمان اخلاق، این مفاهیم را در ساختاری جدید و ایدئولوژیک، مجدد مفصل‌بندی کرده است. به این ترتیب، «گفتمان حکومتی و پادشاه‌مدار» خود را به عنوان گفتمانی عینی هژمونی و در کل متن مسلط می‌کند.

#### ۴. کارکرد و اهمیت این گفتمان از منظر تاریخی و سیاسی

فوکو معتقد است قدرت همچون راهبرد پیچیده‌ای در سراسر نظام اجتماعی جاری است و به همین دلیل مغلوب ساختن دستگاه دولت (از طریق انقلاب یا کودتا) به خودی خود نمی‌تواند موجب تغییر شبکه قدرت شود (نک: رهبری، ۱۳۸۸: ۱۴۰). به عبارتی، قدرت و گفتمان سیاسی ساختار مشخص و بایدها و نبایدهای خاص خود را دارد که در هر صورت برای بقای خود، ناگزیر از حفظ و اشاعه این ساختار و ایدئولوژی‌هاست و به تعبیر دهقانیان، این نظریه فوکو تا حدی دلایل استقبال فرهنگ‌های شرقی از کلیله و دمنه

را توجیه می‌کند (۱۳۹۰: ۹۴). توجه به شبکه قدرت و ساختارهای سیاسی، تقریباً مشابه در جوامع شرقی کهن که بر پایه اعتقاد مؤکد به «پادشاه/ملک» شکل گرفته است، کارکرد و اهمیت گفتمان مسلط این کتاب را در طول تاریخ این ملل تبیین می‌کند. در باورهای اسلامی ایرانی، «حکومتی مشروع می‌باشد که مشروعیت خود را از تأییدات الهی گرفته باشد که همان فره ایزدی است. توسل به اندیشه فره به عنوان مبنای مشروعیت بیانگر این معناست که ایزدان، فرمانروایان عالم، فرمانروایی زمینی را به کسی می‌دهند که خود برگزیده‌اند» (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۱). بنابراین بر اساس آموزه‌های دینی، «پادشاه/ملک» در اجتماع ایران همواره دارای برترین جایگاه بوده و مشروعیت آن بر اساس خواست و اراده الهی محقق شده است. این مشروعیت «در چهره‌های گوناگون از فره ایزدی گرفته تا مشروعیت از جانب خلافت یا ضل الهی (سایه خداوند بر روی زمین بودن) را در بر می‌گرفته است» (حمیدی، ۱۳۸۶: ۹۷). در واقع، مرتبه سلطنت بعد از ورود اسلام به ایران، و با رواج تعالیمی مانند «جانشین خدا بر روی زمین و خلیفه‌اللهی»، اذهان عموم طبقات اجتماعی را به «شاه و جایگاه سلطنت» معطوف کرد و به تدریج، آموزه «سلطان سایه خدا بر زمین است» به یک ایدئولوژی تغییرناپذیر تبدیل شد. از سوی دیگر، چنان‌که از متون کهن فارسی برمی‌آید، در باورهای فرهنگی و اجتماعی مردم، دستیابی به زور و تغلب، خود ملاک حقانیت و شایستگی جهت سروری و دلیل و معیاری برای پیروی و تأیید مردم تلقی می‌شده است و چنان‌که سعدی می‌گوید: «گر خود همه عیب‌ها بدین بنده در است / آن عیب که سلطان بپسندد هنر است» (سعدی، ۱۳۶۹: ۵۱).

چنان‌که گفته شد، در ادبیات تعلیمی کلیله و دمنه و نظام ایدئولوژیک این اثر، تأیید، تثبیت و پذیرش قدرت پادشاه در نزد تمام طبقات اجتماعی، گفتمان مسلطی است که مکرر و به شیوه‌های مختلف بازنمایی و هژمونی شده است. به عبارتی، کلیله و دمنه متنی ادبی سیاسی است که با مفاهیم اخلاقی درآمیخته است و چالش‌هایی را که در تفکر شرقی



میان نظریه‌های اخلاقی و سیاست عملی وجود داشته، در خود نشان داده است. در این متن، اغلب با اخلاقیاتی روبه‌رو هستیم که مورد نیاز طبقات بالای جامعه و به‌ویژه طبقه قدرت است (رضوانیان و غفوری، ۱۳۹۴: ۵۱). البته نباید فراموش کرد که به‌طور کلی ادبیات فارسی تا پیش از قرن دهم هجری، بیشتر متعلق به دربارها و طبقه بالاتر جامعه بوده است. بنابراین در بسیاری از موارد، اگرچه موضوع داستان توصیه یک اصل اخلاقی و شرح و بسط آن است، در ساختار روایت اصلی کتاب، این اصل اخلاقی به‌عنوان وسیله‌ای برای سرکوب دشمن و دستیابی و حفظ قدرت به کار گرفته شده است.<sup>۱۲</sup> در گفتمان حکومت‌مدار این کتاب، قواعد و اصول اخلاق علاوه بر پایه‌های انسانی، دینی و عرف و فرهنگ، در برخی موارد متأثر از اقتضات سیاسی و ایجاب‌های حکومت‌داری است و می‌توان گفت به‌نوعی نصیحت ملوک است. این کتاب در تمام لایه‌های خود، به نظام طبقاتی احترام می‌گذارد و تعالیم اخلاقی خود را در راستای حفظ و تأکید این نظام به کار می‌گیرد. نصرالله منشی خود به‌صراحت درباره ارزش این کتاب می‌گوید: «هم سیاست ملوک را در ضبط ملوک بشنودن آن مدد تواند بود و هم اوساط مردمان را در حفظ ملک از خواندن آن فایده حاصل تواند شد» (همان: مقدمه ۱۹).

## ۵. نتیجه‌گیری

در این اثر، در قالب ادبیات تعلیمی و آموزه‌های اخلاقی، «پادشاه‌محوری» و تأیید و تثبیت و پذیرش قدرت وی در نزد تمام طبقات اجتماعی، گفتمان مسلطی است که مکرر و به شیوه‌های مختلف بازنمایی و هژمونی شده است.

در ساختار ارتباطی این دال مرکزی با سایر مشارکان، به شیوه‌هایی که در مقاله بررسی شد، مفصل‌بندی خاص و مشخصی بازنمایی و القا می‌شود که در آن، جایگاه و هویت «ملک/ پادشاه» به‌عنوان ستون و دالی مرکزی در رأس این مفصل‌بندی قرار می‌گیرد و

سپس سایر افراد و عملکرد و کنش‌های آنان، در ارتباط با وی در چارچوب نظام قدرت، معنا و هویت مشخصی می‌یابند. این ساختار و مفصل‌بندی خاص نه تنها هویت و معنای مشارکان و کنش‌های آنان را بازتعریف و هژمونی می‌کند، بلکه به تثبیت معنا و ایجاد بست‌های معنایی در مفاهیمی چون عدل، خرد، عفو، حلم و... به‌عنوان دال‌هایی سیال که در میدان گفتمان‌های دیگری چون علم اخلاق دارای معانی از پیش مشخصی بوده‌اند، دست زده است و متناسب با ایدئولوژی خود در یک کشمکش گفتمانی با گفتمان اخلاق، این مفاهیم را در ساختاری جدید و ایدئولوژیک، مجدد مفصل‌بندی کرده است. به این ترتیب، «گفتمان حکومتی و پادشاه‌مدار» خود را به‌عنوان گفتمانی عینی هژمونی و در کل متن مسلط می‌کند. در این متن، ما اغلب با اخلاقیاتی روبه‌رو هستیم که مورد نیاز طبقه قدرت است و قواعد و اصول اخلاق علاوه بر پایه‌های انسانی، دینی و عرف و فرهنگ، در برخی موارد متأثر از اقتضائات سیاسی و ایجاب‌های حکومت‌داری است و گفتمان مسلط متن در اغلب موارد، تعالیم اخلاقی خود را در راستای حفظ و تأکید این نظام به کار می‌گیرد.

توجه به بافت موقعیت، شبکه قدرت و ساختارهای سیاسی تقریباً مشابه در جوامعی که این متن در آن‌ها تولید و مکرر ترجمه و بازتولید شده است، یعنی جوامع شرقی کهن که بر پایه اعتقاد مؤکد به «پادشاه/ملک» شکل گرفته بودند، کارکرد و اهمیت گفتمان مسلط این کتاب را در طول تاریخ این ملل تبیین می‌کند. کلیله و دمنه متنی ادبی سیاسی است که با مفاهیم اخلاقی درآمیخته است و چالش‌هایی را که در تفکر شرقی میان نظریه‌های اخلاقی و سیاست عملی وجود داشته، در خود نشان داده است. در گفتمان حکومت‌مدار این کتاب، قواعد و اصول اخلاق علاوه بر پایه‌های انسانی، دینی و عرف و فرهنگ، در برخی موارد متأثر از اقتضائات سیاسی و ایجاب‌های حکومت‌داری است و در تمام لایه‌های خود به نظام طبقاتی احترام می‌گذارد و تعالیم اخلاقی خود را در راستای

حفظ و تأکید این نظام به کار می‌گیرد. از سوی دیگر، ترجمه و بازپرداخت‌های دوباره و مکرر این متن، خود حکایت از تأکید و بازتولید مجدد گفتمان مسلط این متن دارد.

#### پی‌نوشت‌ها

1. Articulation
2. Field of discursivity
3. Moment
4. Element
5. Nodal point
6. Floating signifier
7. Discursive struggle
8. Closure
9. Objective discourses
10. Hegemony

۱۱. برای اطلاع از بازتولید این گفتمان درباره «مفهوم و اهمیت عدل در ساختار سیاسی و حکومتی» در کلام نصرالله منشی، نک: منشی، ۱۳۸۷: ۷.
۱۲. برای اطلاع بیشتر، نک: رضوانیان و غفوری، ۱۳۹۴: ۳۷-۵۴.

#### منابع

۱. پولادی، کمال (۱۳۸۷)، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام، چ ۲، تهران: مرکز.
۲. تقوی، محمد (۱۳۷۶)، حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی، تهران: روزنه.
۳. حمیدی، محمدمحسن (۱۳۸۶)، «فرهنگ سیاسی به روایت کلیله و دمنه»، نشریه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳۷-۲۳۸: ۹۴-۱۲۱.
۴. دهقانیان، جواد (۱۳۹۰)، «بررسی کارکرد قدرت و فرهنگ سیاسی در کلیله و دمنه»، متن‌شناسی ادب فارسی، دوره ۴۷، شماره ۹، ۹۱-۱۰۴.
۵. ذبیح‌نیا عمران، آسیه، و سمیه سنگکی (۱۳۹۱)، «تعلیم الگوی حکومت در کلیله و دمنه و گلستان سعدی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال چهارم، ش ۱۳، ۱۹۷-۲۳۶.

۶. رضوانیان، قدسیه، و عفت سادات غفوری (۱۳۹۴)، «تبیین شکاف بین سیاست و اخلاق بر مبنای نظریه ماکیاوولی با بررسی پند و اندرز در داستان شیر و گاو کلپه و دمنه»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال هفتم، شماره ۲۵، ۳۷-۵۴.
۷. رهبری، مهدی (۱۳۸۸)، معرفت و قدرت معمای هویت، تهران: کویر.
۸. سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۶۹)، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، چ ۲، تهران: خوارزمی.
۹. سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۳)، «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، مجله علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۲۸، ۱۵۳-۱۸۰.
۱۰. شایگان، داریوش (۱۳۷۵)، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، تهران: امیرکبیر.
۱۱. شریف‌پور، عنایت‌الله، و محتشم محمدی (۱۳۸۷)، «اندیشه سیاسی در کتاب کلپه و دمنه»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، شماره ۲۴ (پیاپی ۲۱)، ۵۴-۶۹.
۱۲. صادقی گیوی، مریم، و اکرم فرزانه (۱۳۹۴)، «بررسی ساختار درونی قدرت در کلپه و دمنه»، هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی.
۱۳. فیرحی، داود (۱۳۸۱)، قدرت، دانش، مشروعیت در اسلام (دوره میانه)، چ ۲، تهران: نی.
۱۴. محبوب، محمدجعفر (۱۳۴۹)، درباره کلپه و دمنه، تهران: خوارزمی.
۱۵. منشی، ابوالمعالی نصرالله (۱۳۸۷)، کلپه و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی طهرانی، چ ۲، تهران: زوار.
۱۶. هوارث، دیوید (۱۳۷۹)، «نظریه گفتمان»، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، در مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، به اهتمام محمدرضا تاجیک، تهران: فرهنگ گفتمان.

۱۷. هینلز، جان آر (۱۳۸۵)، **فرهنگ ادیان جهان**، گروه مترجمان، سرویراستار ع، پاشایی، قم: مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

۱۸. یعقوبی جنبه‌سرای، پارسا، و فاتح احمدپناه (۱۳۹۰)، «ساختار روایی کلیله و دمنه بر اساس گفتمان‌کاوی تعامل رای و برهمن»، **ادب‌پژوهی**، شماره ۱۸، ۷۱-۱۰۰.

۱۹. یورگنسن، ماریان، و لوئیز فیلیپس (۱۳۹۳)، **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**، چ ۴، تهران: نی.

20. Laclau, Ernesto & Chantal Mouffe (2001), *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, Second Edition, London, New York: VERSO.

21. ----- (1990), *New Reflections on the Revolution of Our Time*, London: Verso.

22. ----- (1993), "Power and representation", in M, Poster(ed), *Politics, Theory and contemporary Culture*, New York: Columbia University Press.

23. Rear, D (2013), "Laclau and Mouffe's Discourse Theory and Fairclough's Critical Discourse Analysis; An Introduction and Comparison"; in Rear, D & Jones, A, (2013), *Discursive struggle and contested signifiers in the arenas of education policy and work skills in Japan*, *Critical Policy Studies* Vol 7(4), 375-394.

